

مرا از تو است هر دم تازه عشقی

جمالت آفتاب هر نظر باد
ز خوبی روی خوبت خوبت تر باد
همای زلف شاهین شهپرت را
دل شاهان عالم زیر پر باد
کسی کو بسته زلفت نباشد
چو زلفت درهم و زیر و زیر باد
دلی کو عاشق رویت نباشد
همیشه غرقه در خون جگر باد
بتا چون غمزوات ناوک فشانند
دل مجروح من پیشش سپر باد
چو لعل شکرینت بوسه بخشد
مذاق جان من ز او پرشکر باد
مرا از توست هر دم تازه عشقی
تو را هر ساعتی حسنی دگر باد
به جان، مشتاق روی توست حافظ
تو را در حال مشتاقان نظر باد

جمالت آفتاب هر نظر باد

ز خوبی روی خوبت خوبت تر باد

جناب حافظ در گزارش شهود خود در رویارویی با «حقیقت»، چنین نجوا می کنند که جمال حضرت محبوب آن گاه که به ظهور آید موجب درخشش و تابناکی هر نظر می شود تا انسان در آن حالت به هر چه نظر می کند با وجه «وجودی» و حقیقی آن روبه رو می شود و عموماً در آن حالت، انسان با وجه الله روبه رو است، وجهی که به تعبیر جناب حافظ از هر خوبی خوب تر است.

همای زلف شاهین شهپرت را

دل شاهان عالم زیر پر باد

در راستای تجلی حقیقت، آن‌چنان روح و روان انسان در زیر پر و بال آن احساس آرامش و امنیت می‌کند که حتی دل شاهان عالم که خود باید منشأ امنیت و آرامش خلق باشد، خود را در زیر پر و بال آن تجلیات احساس می‌کنند و آن عالم را عالم قرار می‌یابند. و با توجه به چنین نکته‌ای در بیت بعدی می‌فرمایند:

=====

کسی کو بسته زلفت نباشد

چو زلفت درهم و زیر و زبر باد

زیرا آن کسی که تعلق جان خود را به جمال حضرت محبوب نیندازد، جای دیگری نیست که در آن مأوا گزیند و زیر بال و پر آن قرار گیرد، در نتیجه گرفتار انواع سرگردانی‌ها و بی‌خانمانی‌ها می‌شود.

=====

دلی کو عاشق رویت نباشد

همیشه غرقه در خون جگر باد

این یک قاعده است که انسان باید در هر چیز متوجه حقیقت باشد که در مظاهر مختلف به ظهور می‌آید تا ما را در بر گیرد و وجه باطنی جان ما را تغذیه کند و گرنه گرفتار عالم کثرات می‌شویم که حاصلی جز سرگردانی ندارد و جناب حافظ توجه به حقیقت را که در مظاهر مختلف به ظهور می‌آید، تحت عنوان عشق به روی حضرت محبوب متذکر می‌شوند و می‌فرمایند: دلی که چنین عشقی را در خود نپروراند، همواره گرفتار خون جگر و ناکامی جانکاهی است که بنده در این تاریخ مظهر رویت حضرت محبوب را ذات انقلاب اسلامی می‌دانم و راز افسردگی و احساس پوچی مردمان را غفلت از این عشق است که با نظر به حقیقت این دوران می‌تواند حاصل شود. راه دیگری نیست.

=====

بتا چون غمزهات ناوک فشاند

دل مجروح من پیش سپر باد

ای بتِ سراسر شکوه و زیبایی و دلربایی! چون با غمزه خود مژغات را برافشانی آن‌چنان نافذ است و بر دل‌ها و از جمله بر دل مجروح من نفوذ می‌کند، همان‌طور که تیر بر سپر می‌خورد، غمزه مژگانت بر دل مجروح من اثر می‌کند و این چنین است قصه رابطه انسان با حقیقت و قصه دلدادگی، آن‌گاه که راهی به سوی حقیقت گشوده شود.

ای زیباترین دل‌ها! ای عاشقان حضرت روح الله! خویش را نگه دارید، زیرا در بهترین جایگاه مستقر شده‌اید، جایگاهی که مذاق‌تان را پر از شیرینی و شکر کرده و جناب حافظ در وصف آن این چنین گزارش می‌دهند:

چو لعل شکرینت بوسه بخشد

مذاق جان من ز او پرشکر باد

آن‌گاه که پیش آید و نسیمی از حقیقت این دوران همچون بوسه‌ای آرام‌بخش بر جان‌ها می‌وزد، مذاق انسان سراسر شاد و شیرین می‌شود و زندگی معنای دیگری پیدا می‌کند. چرا ما این نوع «بودن» را در این زمانه گم کنیم؟ رفاقت با یاران انقلاب اسلامی زمینه وزیدن نسیمی است که مذاق جان‌ها را پرشکر می‌کند و این نسیم به صورت‌های مختلف در شرایطی متفاوت رخ می‌نمایند تا جان انسان همواره زنده بماند. و جناب حافظ قصه زنده‌بودن آن عشق را در بیتی بس آسمانی، این چنین گزارش می‌دهند که:

مرا از توست هر دم تازه عشقی

تو را هر ساعتی حسنی دگر باد

راز حقیقت همیشه این چنین بوده که هرگز از تجلی باز نمی‌ایستد، جلوه‌ای بعد از جلوه‌ای و شوری بعد از شوری، و در هر شور و جلوه‌ای حسنی تازه و حیاتی دوباره، در عین استقرار و آرامش. خوشا به حال آن‌هایی که فهمیدند معنای زندگی جز این نیست که هر روز در انس با حضرت محبوب، زندگی را با جلوه‌ای جدید آغاز می‌کنند و کهنگی و فرسودگی را بی‌معنا کرده‌اند. آن‌هایی که زندگی را به این شکل می‌فهمند، همان‌هایی هستند که ارزش دستورات الهی را برای گشوده‌شدن چنین زندگی‌ها فهمیده‌اند، زندگی برای اینان همواره تازه و با طراوت است.

به جان، مشتاق روی توست حافظ

تو را در حال مشتاقان نظر باد

جناب حافظ در زمزمه عاشقانه خود با حضرت محبوب، قصه اشتیاق جان خود را با او در میان می‌گذارد، تا راه را گم نکند و از او می‌خواهد نظر مبارکش را بر حال مشتاقان بیندازد تا این اشتیاق همچنان شعله‌ور بماند و جان او که باید محل شوق و اشتیاق باشد به سوی دیگری نظر نیندازد تا گرفتار پوچی دوران یا نیهیلیسم شود. این شوق و اشتیاق است که هر روز برافروخته‌تر می‌شود و نسبت بین ما و سرنوشت ما را به زیباترین شکل معنا می‌کنند. انقلاب اسلامی

بازگشت به این سرنوشت است که خداوند برای ما در این تاریخ رقم زده است. غایت انقلاب اسلامی چنین حضوری است.

والسلام